

قواعد شناسایی احادیث سیره نزد فریقین*

مهدی مهریزی** و غلام‌حسین میر***

چکیده

سیره یکی از منابع احکام اسلامی است. مفهوم سیره اخص از فعل بوده و نقش مهمی در استنباط حکم شرعی دارد. از مسائل مهم در ارتباط با سیره تبیین دقیق مفهوم سیره و مقومات آن و استخراج قواعد شناسایی این مقومات در روایات است. در نوشتار حاضر تلاش شده با تحلیل مفهوم سیره مقومات آن شناسایی شده و با بررسی و مشاهده مصادیق مختلف سیره در روایات، قواعد شناسایی مقومات سیره استخراج گردد. تحلیل مفهوم سیره حکایت از آن دارد که سیره دو مقوم دارد، استمرار فعل و داشتن منطق عملی. برخی از قواعد شناسایی استمرار در روایات عبارت است از: ورود فعل ناقص «کان» و مشتقات آن بر سر فعل مضارع؛ تعبیر فعل ناقص «مازال» و مشتقات آن؛ صفت مشبیه، اسم تفضیل و اسم مبالغه همراه «کان» ناقص؛ تصریح به لفظ سیره؛ الفاظ تأکیدی دال بر استمرار؛ و قراین دیگر. برخی از قواعد شناسایی منطق عملی عبارت است از: تصریح امام معصوم (علیه السلام) به منطق عملی در رفتار و سیره خویش؛ تبیین منطق عملی از جانب معاصران معصوم یا افراد نزدیک به عصر آنان؛ علم تجربی؛ رفتار غیر عادی و تکرار آن؛ و تحلیل عقلی.

واژگان کلیدی: شناسایی سیره، مقومات سیره، استمرار سیره، منطق عملی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۶/۲۵.

** استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول) toosi217@gmail.com

*** دکتری علوم حدیث تطبیقی جامعه المصطفی العالمیه mir2010pk@yahoo.com

مقدمه

بخش وسیعی از میراث حدیثی را افعال و سیره پیشوایان دینی تشکیل می‌دهد، اینکه فعلی از معصوم علیه السلام صادر شود، به عنوان سیره آن حضرت تلقی نمی‌گردد؛ زیرا سیره غیر از فعل است و طبعاً باید بین سیره و فعل معصوم علیه السلام، فرق گذاشت. برای جدا کردن سیره از فعل باید قواعدی را شناسایی و بیان نمود. صرف اینکه صدور فعلی از معصوم علیه السلام ثابت شود، نمی‌توان با استناد به آن، وجوب یا حتی رجحان فعل را از آن فهمید و به عنوان سیره از آن یاد کرد؛ چون فعل لسان ندارد تا مقدار مطلوبیت از آن معلوم شود، برخلاف سیره که اخص از فعل است و با ثبوت آن می‌توان از آن رجحان فعل، نظام‌سازی و ارائه الگوهای همیشگی و جاودان را اثبات کرد. لذا می‌توان به اهمیت سیره نیز پی برد.

تا آنجا که جست‌وجو شده، تا کنون پژوهشی پیرامون بررسی قواعد شناسایی سیره سامان نیافته است. گرچه برخی از مصادیق سیره در برخی از کتب از جمله زادالمعاد ابن قیم، کنز العمال متقی هندی و سنن النبی علامه طباطبایی بدون اشاره به قواعد آن بیان شده است. شهید مطهری رحمته الله نیز در آثار خود به اجمال به بررسی مفهوم سیره و مقومات آن پرداخته است، (مطهری، مجموعه آثار، ۱۶/ ۶۰)، اما قواعد شناسایی آن را به طور کامل بیان نکرده است؛ لذا سزاوار است ضمن بحث تفصیلی از مقومات سیره، قواعد شناسایی آن نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد. پوشیده نماند که قواعد شناسایی سیره غیر از قواعد فهم و فقه الحدیثی سیره است؛ زیرا رتبه قواعد شناسایی سیره نسبت به قواعد فهم سیره مقدم است و زیربنای قواعد فهم سیره می‌باشد. در این نوشتار ابتدا به قواعد شناسایی سیره و پیش از ورود به بحث به مفهوم‌شناسی واژه «سیره» و مقومات آن می‌پردازیم.

مفهوم‌شناسی سیره

۳۴

«سیره» بر وزن فَعَلَه، اسم مصدر و مشتق از «سیر» و به معنای نوع رفتن است. مصدر آن از باب سار یسیر و از باب تفعیل به معنای راه انداختن و به راه واداشتن می‌باشد. در ادبیات عرب وزن «فَعَلَه» به فتح فاء یعنی کار کردن و وزن «فَعَلَه» به کسر فاء بر نوع، کیفیت و چگونگی کار کردن دلالت دارد؛ برای نمونه، «جَلَسَه» یعنی نشستن و «جَلَسَه» به معنای نوع و کیفیت نشستن است؛ از این رو، در منابع ادبی و لغوی می‌توان دریافت که کلمه «سیره» به

معنای سنت، طریقه، روش، رفتار، حالت و هیئت کار می‌باشد (رازی، مختار الصحاح، ۱۴۱۵: ۱/ ۱۳۶، ابن منظور، لسان العرب، بی‌تا، ۴/ ۳۸۹؛ زبیدی، تاج العروس، بی‌تا، ۱۲/ ۱۱۷). در قرآن کریم این کلمه به معنای حالت و هیئت آمده است (طه/ ۲۰). در منابع حدیثی هم این معنای لغوی به کار رفته است. در باره امام مهدی علیه السلام آمده است: «... فَبَرِّكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيْرِ وَ يُحِبِّي مِيَّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ» (نهج البلاغه، سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ۱۹۶)؛ «او روش و طریق عادلانه (در حکومت خودش) را به شما می‌نماید و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا آن روز متروک مانده، زنده کند». در احتجاجات امام علی علیه السلام آمده است: «قَالَ: أَنْشَدْتُكُمْ اللَّهَ، أَفِيكُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى بَنِي جَدِيمَةَ فَلَمَّا رَجَعَتْ إِلَيْهِ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَقَدْ سَرْتَ فِيهِمْ بَسِيرَةَ اللَّهِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا» (طبری، المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب، ۱۴۱۵: ۳۱۵) که سیره خدا همان روش و طریق اوست. در جای دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وَمَنْ نَامَ عَنْ فَرِيضَةٍ أَوْ سُنَّةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَاتَهُ بِسَبَبِهَا شَيْءٌ فَذَلِكَ نَوْمٌ الْغَافِلِينَ وَ سِيرَةٌ الْخَاسِرِينَ» (امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، ۱۴۰۰ق: ۴۵) که سیره خاسرین همان روش و طریقه ایشان می‌باشد.

معنای اصطلاحی کلمه «سیره» در علوم مختلف متفاوت است. گاه مطلق و گاه به صورت موصوف و گاه به صورت مضاف و مضاف‌الیه به کار می‌رود. در اصطلاح مورخان صدر اسلام، گاهی به صورت مطلق و گاهی به صورت موصوف به کار رفته و به معنای احوال و تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است (ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، بی‌تا، ۲۲/ ۲۱). بر همین مبنا کتاب‌های متعدد با عنوان «السیره النبویه» متعلق به قرن‌های نخستین اسلامی موجود است که تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و حوادث صدر اسلام را شرح می‌دهند. در این کتاب‌ها شرح حال کامل پیامبر صلی الله علیه و آله از تولد تا وفات ذکر شده است.

در اصطلاح فقها گاهی سیره مسلمین بر روش ایشان در طول قرن‌ها اشاره دارد. برخی دانشمندان معاصر کلمه «فقه» را به سیره اضافه کرده‌اند؛ از این‌رو، «فقه السیره» یک اصطلاح متأخر شناخته شده است. گاه منظور از آن، تحلیل حوادث تاریخی است و هدف آن فهم درست سیره نبوی است و گاهی هم فقه السیره به استخراج موضوعات عقیدتی، فقهی، سیاسی، اخلاقی و اجتماعی از سیره نبوی گفته می‌شود و سیره نبوی در این تعریف از حالت تاریخی صرف به حالت فعال و کاربردی تغییر می‌کند و هدف آن، استخراج احکام و معارف اسلامی است؛ مانند فقه السیره از رمضان بوطی و فقه السیره از غزالی.

در زمان حاضر کلمه «سیره» در بین اغلب دانشمندان به معنای روش و سبک پیامبر ﷺ و به نحوه عمل کردن آن حضرت در زمینه‌های گوناگون اطلاق شده است. نزد دانشمندان شیعه کلمه «سیره» علاوه بر اینکه روش و نحوه عمل کردن پیامبر ﷺ را در بر می‌گیرد، روش زندگی اهل بیت (علیهم‌السلام) را نیز شامل می‌شود.

کلمه «سیره» در اصطلاح متکلمان و اصولیان به معنای «فعل معصوم» می‌باشد که زیر مجموعه سنت قرار می‌گیرد، (مکارم شیرازی، انوار الاصول، ۴۲۸ ق: ۳/ ۹۵؛ آل فقیه عاملی، دروس فی علم الاصول، ۱۴۲۱: ۱/ ۱۹۷، مغنیه، علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، ۱۴۰۸ ق: ۲۳۷، مصطفوی، قواعد فقهیه، ۱۴۲۶ ق: ۱/ ۴۱) و به طور مستقل این کلمه طبق آنچه در لغت و اصطلاح مورخان آمده، به کار گرفته نشده است.

مقصود از «سیره» در این نوشتار، روش یا سبک رفتاری خاص معصومان (علیهم‌السلام) می‌باشد. مقصود از رفتار در این تعریف عام بوده و ترک و سکوت نیز از انواع آن به شمار می‌رود؛ بنابراین، هر فعل معصوم سیره نیست، بلکه سیره اخص از فعل است. بر این اساس، دو ویژگی در سیره لازم است که در واقع این دو ویژگی از مقومات آن به شمار می‌رود؛ یکی تکرار و استمرار فعل، زیرا تا زمانی که فعل تکرار نشود نمی‌توان از آن روش و سبک را فهمید. دیگری منطق عملی است، زیرا تکرار گرچه لازم و ضروری است، ولی کافی نیست، بلکه باید همراه با منطق عملی هم باشد و فاعل، مقصود معین و خاصی را از این تکرار اراده کند؛ بنابراین، اگر فعلی «مستمر» بوده و «منطق عملی» نیز داشته باشد، سیره به شمار می‌آید. در ذیل به توضیح این مقومات می‌پردازیم.

مقومات سیره

مقوم اول) تکرار

به محض اینکه فعلی از معصوم (علیهم‌السلام) صادر شود، نمی‌توان از آن به عنوان یک روش یاد کرد و بالتبع نمی‌توان آن را به عنوان یک الگو تلقی کرد؛ زیرا با صدور یک بار یا دو بار فعل، راه و روش به دست نمی‌آید و نمی‌توان به روش و سبک خاص معصوم شناخت پیدا کرد، چون چگونگی شناخت سیره و رفتار خاص معصوم (علیهم‌السلام) مرهون تکرار فعل است، همان گونه که عرف نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ زیرا خود فعل لسان ندارد تا مقدار مطلوبیت از آن

معلوم شود، برخلاف تکرار فعل که با تحقق در خارج، می‌توان از آن یک روش مطلوب، رجحان فعل و ارائه الگوهای همیشگی و جاودان را اثبات کرد؛ زیرا ویژگی تکرار موجب می‌شود که احتمال دخالت قیودی از قبیل زمان و مکان در فعل تا حد بالایی تقلیل می‌یابد و گاهی به حدی می‌رسد که دخالت این قیود در فعل منتفی می‌شود؛ از این‌رو، تکرار فعل از ویژگی خاصی برخوردار است. نکته‌ای که در ویژگی تکرار حایز اهمیت است، آن است که حتی کسانی که عصمت را به صورت کامل قبول ندارند و حجیت افعال را زیر سؤال می‌برند، در صورت تکرار و استمرار فعل نمی‌توانند به طور کامل منکر حجیت آن شوند. بنابراین، استمرار فعل در تحقق سیره لازم و ضروری است، اعم از آنکه سرچشمه آن فعل، ترک باشد یا سکوت.

مقوم دوم) منطق عملی

منطق عملی عبارت است از وجود یک دلیل معین و خاص که موجب تکرار فعل و استمرار آن شده باشد؛ به عبارت دیگر، منطق عملی همان معیارهای عملی است که انسان در زندگی خود اتخاذ می‌کند و طبق آن، موضع عملی می‌گیرد. پشتوانه معیارهای عملی همان اخلاق و اعتقادات انسان می‌باشد (مطهری، مجموعه آثار، ۱۶/۶۹). کسی که فاقد معیارهای عملی باشد، توانایی عمل کرد صحیح را نخواهد داشت و نمی‌تواند موضع درست و صحیح اتخاذ کند؛ بنابراین، در رفتار عملی انسان باید سلسله‌ای معیارها مورد بهره‌برداری قرار گیرند تا رفتار فرد متصف به سیره شود؛ وگرنه صرف وجود یک عمل تکراری بدون وجود یک هدف ویژه و خاص موجب نمی‌شود که به آن سیره گفته شود؛ چرا که منطق عملی سازوکاری است که جهت انسان را در میدان عملی مشخص می‌کند و برای او چارچوب معینی می‌سازد تا بتواند در درون آن به اهداف مطلوب خود برسد (مطهری، مجموعه آثار، ۱۶/۵۳)؛ از این‌رو، اگر کسی هدفی در نظر نگرفته باشد، منطق عملی برای او معنایی نخواهد داشت.

معیار ضرورت منطق عملی

انسان در زندگی خود دو گونه رفتار دارد؛ یک رفتار عادی که طبق فطرت و غریزه تکوینی وجود می‌یابد؛ مانند کارهای عادی روزمره که انسان طبق غریزه، آن را انجام

می‌دهد. هر چند انسان‌ها در این رفتار با هم اختلاف دارند و از لحاظ زمانی و مکانی این رفتار در یک فرد نیز قابل تغییر است؛ (مانند مصادیق غذا و شیوه تناول آن). انسان در زندگی خود در این موضوعات آزاد است و احتیاج به راهنمایی و رهبری ندارد. دلیل عدم نیاز به راهنمایی در این قلمرو هم واضح است، چون فطرت و غریزه تمام بشر در این رفتار مشترک است. چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان. هر دو در این رفتار یک جور عمل می‌کنند و اگر گاهی حکمی از طرف شارع نسبت به این قلمرو صادر شده باشد، این حکم فی نفسه یک حکم مولوی نیست، بلکه یک حکم ارشادی یا زمینه‌ای برای یک حکم مولوی است؛ مثلاً در قرآن کریم آمده است: ﴿... وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (اعراف/ ۳۱)؛ «و بخورید و بیاشامید، ولی زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد». در این آیه حکم خوردن و نوشیدن یک حکم ارشادی است و به عنوان مقدمه برای حکم دیگر مولوی یعنی حرمت اسراف آورده شده است همین‌طور است حکم ازدواج که یک حکم ارشادی است نه یک حکم مولوی، آری! شارع در مواردی حدودی برای این قلمرو بیان کرده است که رعایت این حدود لازم است، اما اصل این قلمرو در حکم مولوی نمی‌آید بلکه جزو منطقة الفراغ به شمار می‌رود.

در مقابل این رفتار، رفتار دیگری هست که حجت شرعی است. انسان در رفتار شرعی نیازمند الگو و نمونه است و بدون الگو و نمونه نمی‌تواند به مقصد برسد؛ چه خود الگوظللی و نمونه‌پذیری از امور فطری است و به عبارت دیگر، یک حکم عقلی است نه شرعی؛ یعنی فطرت انسان اقتضا می‌کند که الگو داشته باشد. واضح است رفتارهایی به عنوان الگوی شرعی شناخته می‌شود که دارای منطق عملی غیر از افعال عادی بشر باشد؛ چون افعال فاقد منطق عملی فاقد ارزش است و افعالی که منطق عمل به آنها، نیازهای عادی بشری است در نگاه بدوی موضوع شرع نیست.

۳۸

توجه به این نکته لازم است که مقوم دوم در سیره عبادی، خود تعبد است و ممکن است غیر از تعبد، منطق عملی دیگری قابل شناسایی نباشد؛ زیرا نمی‌توان در تمام امور تعبدی، منطق عملی را شناسایی کرد؛ از این‌رو، داشتن استمرار در سیره عبادی کافی است. بر خلاف سیره غیر عبادی از قبیل سیره سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... که علاوه بر استمرار، اطلاع از منطق عملی هم ضروری است.

اقسام منطق عملی

منطق عملی دو گونه است؛ منطق عملی ثابت و منطق عملی متغیر. منطق عملی ثابت آن است که در هر شرایط زمانی و مکانی قابل تغییر نیست مانند عدالت و کسب قدرت و توانایی. دلیلش هم این است که این منطق عملی برخاسته از فطرت انسانی است و فطرت انسانی همواره یکسان است و به مکان و زمان و موقعیت اجتماعی و اقتصادی وابسته نیست (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۱ق: ۴ / ۱۰۱-۱۰۵).

در کنار منطق عملی اصلی و ثابت، منطق عملی متغیر و ثانوی وجود دارد. مراد از منطق عملی ثانوی این است که طبق شرایط زمانی و مکانی، برخی از روش‌ها و سبک‌ها در رفتار انسان تغییر پذیرند؛ مانند اصل اعمال قدرت و زور که یک اصل نسبی است، اما خود اصل کسب قدرت یک اصل نسبی نیست، بلکه یک اصل مطلق است و این اصل در قرآن کریم به صراحت بیان شده است (انفال / ۶۰).

از جهت دیگر می‌توان منطق عملی را به منطق عملی نوعی و منطق عملی شخصی تقسیم کرد. منطق عملی نوعی، معیار و ملاکی است که برای همه مردم، قابل الگوگزینی است. همین قسم از منطق عملی یکی از ارکان سیره به شمار می‌رود. در مقابل، منطق عملی شخصی قرار دارد و آن عبارت است از یک روش و سبک خاص آدمی که در رفتارها و کارهای عادی که مربوط به زندگی شخصی است، به کار می‌رود. افتراقی که بین این منطق عملی و منطق عملی نوعی وجود دارد، این است که در منطق عملی شخصی، اسوه‌گزینی وجود ندارد، بلکه این گونه منطق عملی مختص و مربوط به بُعد شخصی زندگی انسان می‌باشد؛ برای مثال، شکل و جنس پوشش معصوم (علیه السلام) تابع شرایط بوده و نمی‌توان از آن یک الگوی دائمی برای همه استخراج نمود. در حقیقت، آنچه موجب ارزش یافتن سیره معصوم (علیه السلام) و تمایز آن از سایر سیره‌هاست منطق عملی متمایز آن است (طباطبایی، المیزان، ۱۳۷۱ق: ۵ / ۱۶).

الف) قواعد شناسایی استمرار

برای شناسایی استمرار سیره قواعدی وجود دارد که می‌توان با آنها، سیره معصومان (علیهم السلام) را در منابع حدیثی به دست آورد. همان گونه که گذشت، سرچشمه استمرار سیره می‌تواند دارای سه حالت باشد: فعل (ایجابی)، ترک (سلبی) و یا سکوت. برای شناسایی هر سه استمرار، قواعدی وجود دارد که به ترتیب در ذیل بیان می‌شود.

۱. قواعد شناسایی استمرار فعل (ایجابی)

مراد از استمرار ایجابی، انجام یک فعل و تحقق آن در طول زمان است، در مقابل استمرار سلبی که از ترک فعل حاصل می‌شود. برای شناسایی استمرار ایجابی، قواعدی وجود دارد که در ذیل بیان می‌شود. این قواعد پنج مورد است:

قاعده اول: ورود فعل ناقص «کان» و مشتقات آن بر سر فعل مضارع

در زبان عربی وقتی بخواهند ماضی استمراری را نشان بدهند، فعل ناقص «کان» را بر سر فعل مضارع می‌آورند تا معنای ماضی استمراری را برسانند؛ گرچه استمرار از خود فعل مضارع فهمیده می‌شود، اما این استمرار، استمرار حالی است، اما وقتی فعل ناقص «کان» که فعل ماضی است، بر سر آن داخل می‌شود، استمرار حالی را تبدیل به استمرار ماضی می‌کند (استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ۱۳۹۸ق: ۲/ ۱۴۴؛ فندریس، اللغه، ۱۹۵۰م: ۱۰۶؛ طوسی، استبصار، ۱۴۱۷ق: ۱/ ۳۷۵). این ساختار در منابع روایی نیز بر استمرار فعل دلالت دارد؛ برای نمونه، نسبت به رفتار پیامبر اکرم ﷺ در مورده أسرا آمده است: «قد کان النبی ﷺ يتعامل مع الأسرى إمّا یاسکانهم فی بیوت المسلمین أو فی المسجد فهم یشترکون فی السکن مع باقی المسلمین» (احمدی میانجی، الاسیر فی الاسلام، ۱۴۲۲: ۲۱۲) و حتی در برخی منابع چنین نقل شده است: «أنه ﷺ کان یسکن بعض الأسرى فی بینه» (زحیلی، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۹).

این روایات نشان می‌دهد که روش پیامبر اسلام ﷺ نسبت به اسرا، نوع خاصی بوده است و این فعل از آن حضرت به صورت مکرر صادر شده است. دلیل بر تکرار این فعل، ورود «کان ناقصه» است که بر سر فعل مضارع آمده است و حالت استمراری را بیان می‌کند؛ بنابراین، این گونه افعال را می‌شود سیره معصوم ﷺ خواند. این شیوه از تعبیر در روایات مکرر مورد استفاده قرار گرفته است (برای آگاهی از شیوه تعیین رئیس یک قوم، رک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ۱۳۷۱ق: ۹۶ و آگاهی از شیوه احسان به فقرا، رک: ابو اسحاق، الغارات، ۱۳۵۳ش: ۱/ ۲۲۰).

قاعده دوم: تعبیر فعل ناقص «مازال» و مشتقات آن

قاعده دیگری برای نشان دادن ماضی استمراری، فعل ناقص «مازال» و مشتقات آن است (راجی، التطبيق النحوی، ۱۴۲۰ق: ۱۲۳؛ دقر، معجم القواعد العربیه، ۱۴۰۴: باب المیم؛ ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، بی تا: ۱/ ۴۱۰). در منابع حدیثی با این قالب نیز زیاد مواجه می شویم؛ برای مثال، نسبت به سیره امام علی (علیه السلام) درباره ارتزاق آمده است: «... مَا زَالَ عِنْدَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا عَمِلَتْ يَدُهُ» (ابو اسحاق، الغارات، ۱۳۵۳ش: ۱/ ۵۴) آن حضرت همواره از آنچه به دست خود حاصل کرده بود و در فراهم آوردن آن زحمت کشیده بود، می خورد و از دست رنج خود زندگی می کرد. هم چنین سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به همسایه ها و دیگران با اسلوب مذکور در منابع حدیثی نقل شده است (کلینی، کافی، ۱۴۲۹ق: ۱۳/ ۴۵۴).

قاعده سوم: صفت مشبیه، اسم تفضیل و اسم مبالغه همراه «کان» ناقصه

در کتب ادبی، صفت مشبیه، اسم تفضیل و اسم مبالغه بر استمرار دلالت می کند (عباس حسن، النحو الوافی، بی تا: ۳/ ۳۹۵، الفوزان تعجیل الندی، بی تا: ۲۴۱). طبق این قاعده هرگاه در منابع حدیثی و تاریخی یکی از این صفت ها همراه «کان» ناقصه آمده باشد، بر ماضی استمراری آن دلالت می کند. اگر معصومان (علیهم السلام) با همین صفات در منابع حدیثی مورد تعریف و تمجید قرار گرفته باشند، در آن صورت استمرار وجود این صفات معلوم می شود؛ برای مثال، در منابع حدیثی آمده است که امام حسن (علیه السلام) اوصاف و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نقل می کند و در ادامه حدیث آمده است: «... كَانَتْ دَمِيًّا لَيْسَ بِالْجَافِي وَ لَا بِالْمُهِنِ لَيْسَ بِقَطٍّ وَ لَا غَلِيظٌ وَ لَا صَخَّابٌ وَ لَا فَحَّاشٌ وَ لَا عِيَّابٌ وَ لَا مَدَّاحٌ» (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۴۰۳ق: ۸۱- ۸۳).

قاعده چهارم: الفاظ تأکیدی دال بر استمرار

الفاظ تأکیدی یعنی لفظی که در لابه لای کلام وجود داشته باشد و بتواند بر استمرار فعل دلالت کند؛ مثل کلمه «دائماً»، «ابداً»، «مطلقاً» همراه یا خود کلمه «سیره» و مانند آن. هرگاه این قیود، همراه نقل رفتار معصومان (علیهم السلام) ذکر شده باشد، معنای استمرار را می رساند یا از خود قول معصوم (علیه السلام)، تکرار فعل استفاده شود؛ مثل اینکه خود امام می فرماید: «لا ادع يا لا اترك هذا العمل حتى الممات يا لا اترك و...».

برای نمونه، در روایات آمده است که سیره امام مهدی (علیه السلام) همانند سیره امام علی (علیه السلام) خواهد بود: «... أَنْ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (علیهم السلام) إِذَا قَامَ لَيْسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام)» (الکلینی، کافی، ۱۴۲۹ق: ۲/ ۳۵۹) یا در جای دیگر نسبت به سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «كَانَ (صلی الله علیه و آله) ...»

مُتَوَاصِلَ الْأَخْزَانِ دَائِمَ الْفِكْرِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ» (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۴۰۳ق: ۸۱). در روایت دیگر آمده است: «...كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ (البشر بالكسر - بشاشة الوجه)» (همان، ۸۳) و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا وَ حَلَبَ الْعَنْزِ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِتَكُونَ سَنَةً مِنْ بَعْدِي» (ابن بابویه، خصال، ۱۳۶۲ش: ۱ / ۲۷۱).

قاعده پنجم: قرائن مقامیه و عقلائیّه

راه دیگری که برای شناسایی استمرار فعل می‌باشد، قرینه مقامی و عقلائی است که بر مدح و ذم فعل دلالت کند (عبدالرحمن، البلاغه، ۱۴۱۴ق: ۱ / ۱۶۴؛ قزوینی، الايضاح فی علوم البلاغه، ۱۹۹۸م: ۲ / ۱۳۱، ابن مالک، اوضح المسالك، بی تا، ۴ / ۲۴۳). خود مدح و ذم گاه به طور مستقیم از کلام گوینده استفاده می‌شود و گاه از مقام و حالت او؛ مثل اینکه در قرآن کریم نسبت به پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم/ ۴). در این آیه خداوند متعال در مقام تمجید، مدح را برای پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می‌کند. بدیهی است چنین مدحی برای اخلاق آن حضرت، در صورتی قابل تصور است که در آن استمرار وجود داشته باشد؛ برای مثال در یکی از نامه‌های امام علی علیه السلام در جواب نامه معاویه آمده است: «وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَ لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِغْيَارِ مَتَى أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ بِالسَّيْفِ مُخَوِّفِينَ؟» (نهج البلاغه، سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ۳۸۹)؛ «دیگر بار گفتی که برای من و یارانم در پیش تو پاسخی جز شمشیر نیست. به راستی که خداندی پس از آنکه گریاندی! کی فرزندان عبدالمطلب را از دشمن رمنده و از شمشیر ترسند یافتی؟». در این جمله، امام علیه السلام بزدلی و ترس را در قالب تحدی با دشمن از خود و خاندان خود نفی می‌کند. گویا امام علیه السلام هیچ وقت نه به دشمن پشت کرده و نه هیچ‌گاه ترسیده است. این‌گونه کلام در مقام تحدی بر مدح فعل و به طور غیر مستقیم بر استمرار فعل دلالت دارد.

۲. قواعد شناسایی استمرار ترک (سلبی)

مراد از استمرار سلبی، عدم انجام فعل و ترک آن در طول زمان است و استمرار در عدم فعل، همیشه وجود دارد؛ به عبارت دیگر، استمرار سلبی، ترک فعل را نشان می‌دهد؛ ترکی که در آن دوام وجود داشته باشد. برای شناسایی استمرار سلبی نیز قواعدی وجود دارد که در ذیل بیان می‌شود.

این قواعد نیز پنج مورد است:

قاعده اول: فعل مضارع و «کان» منفی

کان منفی دو حالت دارد؛ یک حالت ماضی که در این صورت همراه با «ما» نافیه است مانند «ماکان» و مشتقات آن و دوم حالت مضارع که در این صورت همراه با حرف جازم «لم» می‌باشد؛ برای مثال، چند نمونه ذکر می‌شود:

از امام صادق (علیه السلام) از سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت به نحوه خوردن غذا آمده است: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مُتَكِنًا عَلَيَّ يَمِينِهِ وَلَا عَلَيَّ يَسَارِهِ...» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۶/۲۷۲). در این روایت ترک استمراری بیان شده است؛ یعنی سیره و سبک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ترک فعل را نشان می‌دهد. در روایت دیگر آمده است: «لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ فِي السَّفَرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ...» (طوسی، الاستبصار، ۱۳۹۰ق: ۲/۱۰۲). در این دو مورد با این قالب خاص، ترک فعل استمراری نشان داده شده است.

قاعده دوم: فعل مضارع منفی همراه «کان» مثبت

مواردی هست که فعل مضارع به صورت منفی است، ولی همراه آن فعل ناقص «کان» به صورت مثبت ذکر شده است. در منابع روایی، سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت به رد نکردن عطر و شیرینی اهدایی آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَمَّا يَرُدُّ الطَّيِّبَ وَالْحُلُوءَ» (الکلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۶/۵۱۳).

قاعده سوم: فعل ماضی منفی همراه با «قطّ»

هرگاه همراه فعل ماضی لفظ «قطّ» آمده باشد، این ساختار بر استمرار در عدم انجام فعل دلالت می‌کند؛ گرچه برخی قایل‌اند که خود فعل منفی، دال بر استمرار سلبی است و همراه بودن لفظ «قطّ» لزومی ندارد (عبدالرحمن، البلاغه، ۱۴۱۴ق: ۱/۱۶۶، قزوینی، الايضاح فی علوم البلاغه، ۱۹۹۸م: ۳/۱۵۴). در منابع حدیثی و تاریخی مواردی بسیار دیده می‌شود که در آن فعل معصوم (صلی الله علیه و آله) با لفظ «قطّ» آمده است؛ برای مثال، در روایتی درباره سیره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت به نحوه افطار و شیوه گفتار آمده است: «ما رأيت رسول الله ﷺ قطّ يصلي صلاة المغرب، حتى يفطر ولو على شربة من ماء» (ابن قیماز، إحتاف الخيره المهرة، ۱۴۲۰ق: ۳/۲۷).

قاعده چهارم: «کان» شأنیه و «لام جحد»

هرگاه «کان» شأنیه و لام جحد بر سر فعلی وارد شود، مفید نفی شأنیت آن فعل است (ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، بی تا: ۸۰۹ / ۲) و لازمه نفی شأنیت یک فعل، استمرار عدم فعل است؛ به عبارت دیگر، گویا این فعل از افعالی است که صدور آن از معصوم (علیه السلام) بعید است و شأن معصوم (علیه السلام) بالاتر از آن است که این فعل از ایشان صادر شود؛ برای مثال، روزی قبل از بعثت، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از سوی مشرکان به خوردن گوشت دعوت شدند، حضرت فرمودند: «مَا كُنْتُ لِأَكْلٍ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» (ابن قیماز، إحتاف الخیره المهره، ۱۴۲۰ق: ۳ / ۲۰۷).

قاعده پنجم: قرینه مقالیه

برخی از الفاظ در زبان عربی هست که هرگاه در سیاق نفی در فعل مضارع قرار گیرند، فعل منفی حالت استمراری پیدا می‌کند؛ مثل کلمه «ابدا»، «مطلقا» و «اصلا» و برخی از کلمات بین مضارع منفی و ماضی منفی مشترک‌اند، مانند «حتى الممات» و «حتى قبضه الله» و مانند آن (راجی، التطبيق النحوی، ۱۴۲۰ق: ۲۳۹)؛ برای مثال، درباره سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نحوه خوردن غذا چنین حکایت شده است: «مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَتَكًا حَتَّى مَاتَ» (طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۴۱۲ق: ۱۴۶) و «مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَتَكًا مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» (همان، ۲۷).

۳. استمرار سکوتی معصوم (علیه السلام) و استکشاف سیره

سکوت مستمر معصوم (علیه السلام) نیز کاشف از سیره اوست. نکته مهم این است که فعل استمراری معصوم (علیه السلام) که با صیغه و قالب خاصی شناسایی می‌شود، سکوت استمراری او نیز با همان قالب شناسایی می‌شود. البته مخفی نماند سکوت معصوم (علیه السلام) دو قسم است: ابتدایی و امضایی. سکوت ابتدایی و مستقل، نوعی فعل است؛ فعلی که صفت سکوت به خود گرفته است. مثل اینکه کسی در حالت، زمان و مکان خاصی سکوت اختیار کند. این سکوت یکی از مصادیق فعل به شمار می‌رود که اگر از سوی معصوم (علیه السلام) تکرار شود، صفت سیره به خود می‌گیرد؛ برای مثال، در روایات آمده است: «(النبي) كَانَ (صلی الله علیه و آله) يَسْكُتُ حَتَّى يَفْرُغَ الْمُؤَدِّنُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق: ۱ / ۴۰۵)؛ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در هنگام اذان مؤذن سکوت می‌کرد و سپس تکبیر می‌گفت. در روایت دیگر آمده است: «كان رسول الله (صلی الله علیه و آله) يسكت بين التكبير والقراءة» (دارمی، سنن دارمی، ۱۴۰۷ق: ۱ / ۳۱۳).

در مقابل سکوت ابتدایی استقلالی، سکوت تبعی و امضایی قرار دارد. این سکوت زمانی تصور می‌شود که در مقابل آن، فعل و رفتاری از سوی غیر معصوم پیش دیدگان معصوم علیه السلام صادر شود و یا دور از دید ایشان انجام شود و خبر آن به معصوم علیه السلام برسد و وی واکنشی نشان نداده باشد؛ از این جهت سکوت تبعی یا امضایی نام گرفته است. این سکوت در واقع کاشف از رضایت معصوم علیه السلام از کارهای یاد شده است؛ مثلاً در روایتی آمده است: «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: كُنَّا نَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَنَا يُنْكِرُ وَ يَتَبَسَّمُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۷ / ۳۲۹).

این گونه سکوت نیز با طریق مذکور شناسایی می‌شود. معمولاً سیره سکوتی در منابع روایی به این طریق آمده است که اصحاب می‌گفتند: «كُنَّا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْعَلُ كَذَا وَ كَذَا» و چون روبه‌روی پیامبر صلی الله علیه و آله این کار انجام می‌گرفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله هم اگر سکوت می‌کرد و مخالفتی نشان نمی‌داد، عمل اصحاب حجت پیدا می‌کرد (خطیب بغدادی، الکفایه فی علم الروایه، بی تا، ۴۲۳؛ ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ۱۳۷۹ق: ۱۳ / ۳۲۳؛ آل تیمیه، المسوده فی أصول الفقه، ۲۹۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ۱۴۲۴ق: ۱ / ۲۲).

ب) قواعد شناسایی منطق عملی

قاعده اول: تصریح امام معصوم علیه السلام به منطق عملی در رفتار و سیره خود

در مواردی در کلام معصوم علیه السلام به منطق عملی فعل آن حضرت اشاره شده است؛ برای مثال، امام علی علیه السلام در زندگی خود نسبت به خوردن و خوراک و پوشش لباس یک سیره زاهدانه اتخاذ کرده بود و برخی از یاران آن حضرت علیه السلام همین روش و سیره را در زندگی خویش اختیار کرده بودند، اما امام علیه السلام آنان را از پیروی این روش و سیره منع کردند و فرمودند: «وَيَحْكُ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ [الْحَقِّ] الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» (نهج البلاغه، سیدرضی، ۳۲۵)؛ «وای بر تو، من مانند تو نیستم (و وظیفه‌ای غیر از تو دارم، زیرا) خداوند بر پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و همچون افراد ضعیف مردم زندگی کنند تا فقر، آنها را به طغیان و سرکشی (در برابر فرمان خدا) وادار نکند». امام علیه السلام اینجا منطق عملی سیره خویش را تبیین فرمودند که من به عنوان امام باید همانند یک شخص فقیر زندگی کنم تا وقتی فقیر مرا می‌بیند، آرام گیرد.

نمونه دیگری در منابع حدیثی نسبت به پیامبر اسلام ﷺ چنین آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعْزِمُ عَلَيَّ مَا يُرِيدُ» (برقی، محاسن، ۱۳۷۱ق: ۲/ ۶۰۱) و در جای دیگر آمده است: «كَانَ ﷺ كَثِيرَ الْمَشَاوِرَةِ لِأَصْحَابِهِ» (لهیمنید، إيقاظ الأفهام فی شرح عمده الأحكام، بی‌تا: ۹/ ۴). همین طور در جای دیگر آمده است: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَكْثَرَ مَشَاوِرَةً لِأَصْحَابِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (مناوی، فیض التقدير شرح الجامع الصغیر، ۱۳۵۶ق: ۵/ ۴۴۲) و خود آن حضرت نسبت به این عمل، منطق عملی را چنین ذکر فرمودند که «كَانَ مَظَاهِرَةً أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ» (برقی، محاسن، ۱۳۷۱ق: ۱/ ۱۷) یعنی مشورت موجب استحکام بیشتری در تصمیم‌گیری امور می‌شود و انسان به رأی صواب دست می‌یابد و خطای کمتری از او صادر می‌شود.

قاعده دوم: تبیین منطق عملی از سوی معاصران معصوم ﷺ یا افراد نزدیک به عصر آنان
در برخی موارد معاصران معصوم ﷺ یا کسانی که به زمان وی نزدیک بوده و بر اساس تصریح معصوم ﷺ یا اطلاع از قرائن به منطق عملی معصوم ﷺ اطلاع داشته‌اند، در نقل روایت به منطق عملی او نیز اشاره کرده‌اند، برای مثال، در منابع روایی آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۶۶۳)؛ «پیامبر ﷺ با مردم شوخی می‌کرد تا آنها را خوشحال کند». در جای دیگر آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَكَلَ مَعَ الْقَوْمِ أَوَّلَ مَنْ يَضَعُ يَدَهُ مَعَ الْقَوْمِ وَ آخِرَ مَنْ يَرْفَعُهَا إِلَيَّ أَنْ يَأْكُلَ الْقَوْمُ» (همان، ۱۶/ ۲۸۵)؛ «هنگامی که پیامبر ﷺ با مردم غذا میل می‌فرمود، اولین کسی بود که دست به غذا می‌برد و آخرین کسی بود که دست از غذا بر می‌داشت تا مردم (به راحتی و بدون خجالت) غذا میل کنند». در اینجا هم منطق عملی سیره پیامبر اسلام ﷺ از جانب دیگران بیان شده است.

قاعده سوم: استفاده از علم تجربی

علم تجربی راه دیگری است که می‌توان آن برای شناسایی منطق عملی به شمار آورد. برخی از رفتارهای معصومان به ما رسیده است، ولی منطق علمی آن، نه از جانب معصوم ﷺ و نه از جانب کسانی که در عصر معصوم ﷺ یا قریب به عصر او زندگی می‌کردند، بیان نشده است. اما وقتی این رفتار را با علم تجربی می‌سنجیم، با احتمال بالایی منطق عملی آن برای ما روشن می‌شود؛ برای مثال، در بیان سیره پیامبر اکرم ﷺ در مسواک آمده است: «كَانَ ﷺ يَسْتَاكُ عَرَضًا لَا طَوْلًا» (عینی، عمده القاری شرح صحیح البخاری، بی‌تا، ۳/ ۱۸۵)؛ بیهقی،

السنن الکبری، ۱۴۲۴ق: ۱/ ۶۶)؛ یعنی پیامبر اسلام ﷺ به صورت عرضی مسواک می‌زد نه به صورت طولی. منطق عملی این رفتار امروز طبق قوانین پزشکی شناسایی شده است؛ زیرا دندان‌پزشکان امروز توصیه می‌کنند که باید به صورت عرضی مسواک زد و به هیچ وجه نباید به صورت طولی مسواک زد؛ زیرا به لثه‌ها آسیب وارد می‌شود.

همچنین در منابع روایی آمده است: «کان ﷺ یُکرمُ کریمَ کل قوم و یولیه علیهم» (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۴۰۳ق: ۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۴۱۲ق: ۱۴). در بررسی منطق عملی این روایت و مشابه آن با این یافته‌های دانش اجتماعی و علوم سیاسی مواجه هستیم: «برای حاکم شدن بر یک جامعه لازم است مقدسات و امور مورد احترام آن جامعه در حد امکان محترم شمرده شود» (تقوی دامغانی، نگرش بر مدیریت اسلامی، ۱۳۷۸ش، ۲۱۵).

این یافته علوم اجتماعی می‌تواند حاکی از منطق عملی پیامبر اکرم ﷺ در حفظ کرامت بزرگان اقوام باشد. ایشان پس از حاکمیت اسلام با سایر جوامع بخشی از امور محترم آن جوامع از قبیل بت‌ها و نمادهای مورد پرستش را که از نظر اسلام نمی‌توانست محترم شمرده شود، کنار گذاشت، ولی با بخشی از امور مورد احترام جامعه از قبیل بزرگان جامعه محترمانه برخورد می‌کردند و همین امر موجب می‌شد زمینه استنکاف از فرامین و هدایت‌های پیامبر اکرم ﷺ در جامع جدید پدید نیاید.

قاعده چهارم: استفاده از رفتار غیر عادی و تکرار آن

گاهی امکان دارد که اصل وجود منطق عملی به طور کلی از روایات برداشت شود، اما مصداق منطق عملی برای ما شناسایی نشود. بارزترین نمونه این قبیل موارد، جایی است که رفتاری به صورت غیر عادی تکرار شود. تکرار غیر عادی یک رفتار از معصوم ﷺ با در نظر گرفتن حکیم بودن وی در تمام رفتارها و کردارهایش، حکایت از آن دارد که این رفتار حتماً دارای یک منطق عملی معین است که ما از آن اطلاع نداریم؛ به تعبیر دیگر، در این قبیل موارد ما با کنار هم قرار دادن دو ویژگی تکرار و وجود منطق عملی، این رفتار معصوم ﷺ را سیره می‌دانیم؛ هر چند که به تفصیل از منطق عملی او مطلع نباشیم؛ برای نمونه، در منابع روایی آمده است: «کان رسول الله ﷺ إذا خرج إلى العید رجع من غیر الطریق الذی ذهب فیه» (بیهقی، السنن الکبری، ۱۴۲۴ق: ۳/ ۳۰۸)؛ زیرا رفت و آمد از یک جاده یک کار

معمولی و عادی به شمار می‌رود، اما اینکه رفتن از راهی و برگشتن از راه دیگری به ظاهر یک کار غیر عادی به شمار می‌آید، از این رو می‌توان گفت که در رفتار مذکور اصل منطق عملی وجود دارد، اما مصداق آن معلوم نیست که چرا پیامبر اسلام ﷺ این رفتار غیر عادی را به صورت استمرار انجام می‌دادند؟

قاعده پنجم: استفاده از تحلیل عقلی

مراد از قاعده عقلی، دلالات و ملاحظات عقلی است که مبتنی بر تحلیلات محتوای روایات برای شناسایی منطق عملی می‌باشد؛ برای مثال، در منابع روایی آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا أَرَادَ غَزْوًا وَرَى بَغِيرَهُ» (عسکری حسن بن علی علیه السلام، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ۱۴۰۹ق: ۴۸۲)؛ یعنی پیامبر اسلام ﷺ زمانی می‌خواستند که به قصد جنگ به جایی بروند، از مسیرش عبور نمی‌کردند بلکه از مسیر دیگری می‌رفتند تا کسی به مراد آن حضرت پی نبرد. در اینجا طبق بررسی و تحلیلات عقلی می‌توان فهمید که منطق عملی سیره مذکور، عبارت است از با خبر نشدن دشمن از تاکتیک‌های جنگی پیامبر ﷺ؛ زیرا اگر دشمن از تاکتیک‌های جنگی پیامبر ﷺ با خبر می‌شد، پیروزی و کامیابی نصیب دشمن می‌شد نه پیامبر اسلام ﷺ.

نتیجه

سیره از مصادر احکام شرعی و به معنای روش یا سبک رفتاری خاص معصومان علیهم السلام است که مربوط به امور عبادی یا دارای اثر شرعی می‌باشد. با این تعریف، سیره غیر از فعل و اخص از آن است. تحلیل مفهوم سیره نشانگر آن است که سیره با دو عنصر قوام‌بخش از سایر افعال جدا می‌شود: مقوم اول تکرار و استمرار در آن است؛ زیرا تا زمانی که فعل تکرار نشده باشد و استمرار در آن وجود نداشته باشد، نمی‌توان از آن سبک و روش فهمید. مقوم دوم داشتن منطق عملی در فعل تکراری است. هر فعل تکراری نمی‌تواند سیره باشد؛ زیرا فعل عادی هر چند تکراری باشد، در دائره سیره نمی‌گنجد؛ از این رو، می‌توان گفت تکرار فعل در سیره گرچه شرط لازم است، اما شرط کافی نیست؛ لذا داشتن منطق عملی هم در سیره لازم و ضروری است. مراد از منطق عملی، اهداف و معیارهای برگرفته از اعتقادات و اخلاق است. بلی، اگر فعلی از افعال عبادی باشد در این صورت شناسایی منطق عملی حاصل لازم نیست و تکرار فعل کافی است، چون منطق عملی در عموم افعال عبادی همان تعبد به فرمان الهی است. برای شناسایی این دو مقوم (استمرار و منطق عملی) قواعدی وجود دارد. قواعد شناسایی استمرار در روایات عبارت است از: ورود فعل «کان» ناقصه و مشتقات آن بر سر فعل مضارع؛ تعبیر فعل ناقص «مازال» و مشتقات آن؛ صفت مشبیه، اسم تفضیل و اسم مبالغه همراه «کان» ناقصه؛ تصریح به لفظ سیره؛ الفاظ تأکیدی دال بر استمرار؛ قرائن مقامیه و عقلاییه مثل مدح و ذم؛ فعل ماضی منفی همراه با «قط»، کان شأنیه و «لام جحد». قواعد شناسایی منطق عملی عبارت است از: تصریح امام معصوم علیه السلام به منطق عملی در رفتار و سیره خویش؛ تبیین منطق عملی از جانب معاصران معصوم علیه السلام یا افراد نزدیک به عصر آنان؛ علم تجربی؛ رفتار غیر عادی و تکرار آن؛ و تحلیل عقلی.

فهرست منابع

۱. إبراهيم مصطفى و ديگران، المعجم الوسيط، تحقيق مجمع اللغة العربي، دار الدعوة.
۲. ابن أبي شيبة، كوفي، مصنف ابن أبي شيبة او المصنف في الأحاديث والآثار، تحقيق كامل يوسف الحوت، الناشر، الرياض: مكتبة الرشد، ۱۴۰۹.
۳. ابن بابويه، محمد بن علي، الخصال، قم: جامعه مدرسين، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن بابويه، محمد بن علي، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۵. ابن بابويه، محمد بن علي، معاني الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۰۳ ق.
۶. ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، فتح الباري في شرح صحيح البخاري، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۷۹.
۷. ابن قايماز، أحمد بن إسماعيل، إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، تحقيق دار المشكاة للبحث العلمي، رياض: دار الوطن للنشر، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.
۸. ابن مالك، جمال الدين عبدالله الأنصاري، أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك، تحقيق يوسف الشيخ محمد البقاعي، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۹. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر.
۱۰. أبو الفرج اصفهاني، الاغانى، تحقيق سمير جابر، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم.
۱۱. أبو محمد، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمي، الدارمي، تحقيق فواز أحمد زمرلي و خالد السبع العلمي، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷.
۱۲. ابواسحاق، ابراهيم بن محمد، الغارات، تحقيق جلال الدين حسيني ارموي، تهران: انجمن آثار ملي، ۱۳۵۳ ش.
۱۳. احمدى ميانجى، على، الاسير فى الاسلام، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۲ ق.

١٤. اسءرآباءى، رضى الءىن، شرح الرضى على الكافىة، ءصءىء و ءعلىق ءوسف ءسن عمر، ءامعة قاربونس، ١٩٧٨م.
١٥. آل ءىمىة، المسوءة فى أصول الفقه، مءقق مءمء مءىى الءىن عبءالءمىء، ءارالءاب العربى.
١٦. آل فقىه عاملى، ناءى ءالء، ءروس فى علم الأصول (شرح الءلقة الءالءة)، بىروء: ءار الءءاه المىامىن، ١٤٢١ق.
١٧. برقى، اءمء بن مءمء بن ءالء، المءاسن، قم: ءار الءاب الإسلامىة، ءاب ءوم، ١٣٧١ق.
١٨. بىهقى، أءمء بن ءسىن، السنن الكبرى، ءءقىق مءمء عبء القاءر عطا، بىروء: ءار الءاب العلمىة، ءاب ءوم، ١٤٢٤ق.
١٩. ءقوى ءامءانى، سىء رضا، نءرشى برمءىرىء اسلامى، ءهران: سازمان ءبلىءات اسلامى، ١٣٧٨.
٢٠. ءمىرى، عبءالله بن ءعفر، قرب الإسناء، قم: مؤسسه آل البىء (ع)، ١٤١٣ق.
٢١. ءطىب بءءاءى، أءمء بن على، الكفاىة فى علم الرواىة، ءءقىق أبو عبءالله السورقى إبراهىم ءمءى المءنى، المءىنة المنورة، المءكءة العلمىة.
٢٢. ءقر، عبءالءنى ءقر، مءءم القواءء العربىة، ءمشق، ءار القلم، ١٤٠٤ق.
٢٣. راءى، عبءه راءى، ءءطبىق النءوى، مءكءة المءارف للنشر وءوزىع، ١٩٩٩م.
٢٤. رازى، مءمء بن أبى بكر بن عبءالقاءر، مءءار الصءاء، ءءقىق مءموء ءاظر، بىروء: ءار النشر، ١٩٩٥.
٢٥. زىبىءى، مءمء مرءضى، ءاء العروس، ءار النشر: ءار الءءاىة، بى ءا.
٢٦. زءىلى، وهبه، آءار الءرب فى الفقه الاسلامى، ءمشق: ءار الفكر، ١٤١٢ق.
٢٧. سىء رضى، مءمء بن ءسىن، نهء البلاءه، ءصءىق صبءى صالح، هءءرء، قم: ١٤١٤ق.
٢٨. سىوظى، عبءالءمءن، ءارىء الءلفاء، ءءقىق مءمء مءى الءىن عبء الءمىء، مصر، مطبعة السءاءة، ١٩٥٢م.

۲۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۳۰. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم: الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ش.
۳۱. طبری، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (علیه السلام)، قم: کوشانیور، ۱۴۱۵ق.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ق.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، تحقیق محمد رضا الانصاری، قم: ستاره، ۱۴۱۷ق.
۳۴. عباس حسن، النحو الوافی، دار المعارف الطبعة، چاپ پانزدهم.
۳۵. عبدالرحمن میدانی، حسن حَبَنَكَة، البلاغه العربیه اسسها و علومها و فنونها، مکه المكرمة، مكتبة الشاملة، ۱۹۹۳.
۳۶. عسکری حسن بن علی (علیه السلام)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام) مدرسة الإمام المهدي (عجل الله فرجه)، قم: ۱۴۰۹ق.
۳۷. عینی، محمود بن أحمد بن موسی، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۸. فندریس، جوزیف، اللغة، تعریب عبد الحمید الدواخلی، محمد القصاص، مكتبة الأنجلو المصرية، ۱۹۵۰م.
۳۹. فوزان، عبدالله بن صالح، تعجیل الندی بشرح قطر الندی، موقع صید الفوائد.
۴۰. قزوینی، سعدالدین بن عمر، الإیضاح فی علوم البلاغة، بیروت: دار إحياء العلوم، چاپ چهارم، ۱۹۹۸م.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۴۳. لهیمید سلیمان بن محمد، إیقاظ الأفهام فی شرح عمدة الأحكام، المكتبة الشاملة.

٤٤. متقى هندی، على بن حسام الدين، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، تحقيق بكرى حيانى - صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ١٩٨١م.
٤٥. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت: مؤسسة الوفاء.
٤٦. مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٤٧. مصطفوى، محمد كاظم، القواعد الفقهية، قم: مركز العالمى للدارسات الاسلاميه مكان، ١٤٢٦ق.
٤٨. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، انتشارات صدرا، تهران، ١٣٧٧.
٤٩. مغنيه، محمد جواد، علم اصول الفقه فى ثوبه الجديد، بيروت: دارالتيار الجديد و دارالجواد، ١٤٠٨ق.
٥٠. مكارم شيرازى، ناصر، انوار الأصول، قم: مدرسه الامام على بن ابى طالب عليه السلام، چاپ دوم، ١٤٢٨ق.
٥١. مناوى، عبدالرؤوف المناوى، فيض القدير شرح الجامع الصغير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٥٦.
٥٢. منسوب به جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشريعة، بيروت: اعلمى، ١٤٠٠ق.